

می‌پزداد. ایشان در میان صحبت‌هاشان به ریخته
اساله شهید داد خود را و چون می‌آهاری می‌شد به کند به
تفرقه شهید کرد که شهادت بابا بی خیر بود و بعد از چند
ری خیری از دیگر شهادت خواب پدری می‌بیند که
مرام امام حسین (ع) است. همین پناه از آتش ریخته
شود که با پدر می‌آید و می‌رساند و می‌گوید که ما
خادم جدی و همسر شهادت می‌گیرد
می‌گوید، ریخته خانم دختر بزرگ من، ۱۰ اسال
بعد از مدد حسین هم شش سال شهید متولد شد
۱۳۴۲ و بعد که تاریخ ۱۳۴۲ خرداد سال ۱۴۰۴ در جوان
ردار شهید اریح حاجزاده به شهادت رسیدند.
میر شهید در ادامه به قول آشنایان بابا شهید
می‌گوید، من و فاضل سال ۱۳۹۱ بابا شهید
بر می‌کنند و می‌گویند، ۱۳ اسال نیزه هرام می‌بود، و وقتی
خواستگاری من آمد گفت، من یک نظامی ساده
و صمیمی، نگر آن تا اینکه من به شهادت من متوجه
دم او را سر سرت پست می‌دست و در هوافضا متولد



آمده بودند بگویند بابی انت و امی

این بار هم شهدا، بهانه دیدار ما با حضرت آقا شدند. مراسم یزر گداشت شهدای جنگ اخیر در حسینیه امام خمینی (ره) برگزار شد و این فرصت را به ما داد تا بار دیگر در کنار خانواده‌های محترم شهدای جنگ ۱۳۷۰ روز به یازم صهنو نیستی و دیگر خانواده‌های شهدا باشیم. حال و هوای این دیدار به یادماندن با هیچ قلم و قاب دوربینی قابل روایت نیست. با عطر معنوی شهدا حضور نایب امام زمان (عج) بهره برد. باید بود و دید چشم‌های گریان و مشتاق چگونه در تکیا و پوست و جو برای دیدار نایب امام زمان شان هستند... نوشتن بار و روایتی است از این نخلستان به یادماندن در کنار خانواده شهیدان جواد پور جبی، محمود معززی، میلاد سعید آبادی، احمد پیرزاده و امید رفیعی؛ گلچینی از خیل شیفتگانی که آمده بودند بگوند پایبانی امت و ای



وارد حسینیہ می‌شوم تا چشم کار می‌کنم صوفی
تجارت معاشی است که به مراسم زمرین شهادی
تعمیرات متواتر شود. اسلوب شهادی هم لحظه اول شرح
نصیر از میمنه‌ها می‌دهد، هر طور است خود را می‌بیند
پایان جمع خانواده شهادی می‌رسانم، چند ردیف مانده به
صاف اول، قسمت نام می‌شود و در کتابخانه شهادی
پایانی و حسن محقق و بهزاد کاشانی و مهراں امین می‌کنند
پیشینم، صوفی که منظم می‌شود، حاضرین شروع
نویسند کمی بعد از شرف می‌کنند کمی بعد از شروع می‌کنند به
خواندن قرآن، میان سکوت و زمزمه‌های انتظار تا آمدن
مهر، گاهی صدای یک پرنده شهادت که جمع را به آمدن
می‌دارد، صدایی که پرنده را خطاب می‌دهد،
خای خمی‌های گنجایی؟ آقا بیا اهری بیا، دلنگر پدر
دهند، چشم‌ها خیره به رویه‌ها می‌شود، منتظر آمدن
نظر آقا هستند و هر صد لحظه که قلبی‌های مادران
تپش می‌پزند. آقا جان که وارد می‌شود، خانواده‌ها را
صوفی شهادی‌شان را بالای سرشان گرفته، گویی سندن
ایلاتی‌نمادی‌شان را به چپ‌هایان می‌کنند و ندای
ایلاتی‌نمادی سری دهند پس شهادی بیانی برای نخستین
بار است حضرت آقا از این فاصله زیارت می‌کنند.



ادت زیاده با امام حسین (ع) داشت. خبر شهادتش
به دوستانش به واسطه رفتن و باز آمدن من
پیکار دادند. می دانستم او عاشق شهادت است. دعای
شهادتش را در میان قیوت‌های نمازهای سومه‌اش
نموده بودم. محمود به خاطر شرایط مردم لبنان و غزه
بسیار ناراحت بود. زمانی که قرار بر کتب من مردم شد، با
من صحبت کردم و موافقت همدگر قرار بر این شد.
تجیر علی‌الری که داشتم از غر و ختم و پیر همان را برای
کتاب به مردم غزه ارسال کردم. همسر شهید محمود
عزری از دیدار با رهبری اینگونه می گوید: من و بچه‌ها
تقی شنیدیم به دیدار پدرشون بسیار خوشحال شدیم.
همین چند روز پیش بود که پدرم می گفت ما در چار-
من هر کی به خانه ما می آید فکر می کرد حضرت آقا
ای دیدار به خانه ما می آیند. بعد هم که تماس گرفتند
گفتند قرار بر دیدار است. خیلی خوشحال شدم. با
حضرت پیر احسان آراشی پیدا کردم. پسرم،
پدرن آقا خوشحال شدند. ما به این دیدار خیلی احتیاج
داشتیم. ایشان پدر امت است، پدر همه فرزندان شهدا که
آقا بعد از پدرن ایشان به آرامش پیدا کردم. من به سه
فرزند از راه دور تنها به عشق دیدار امتان که حرف
می‌نمایند همسر شهیدم تبعیت از ایشان و پشتیبانی از
شان است. پدرشان آراشی دل‌های بی‌قرار ما دارند.